

Weakening the Human Rights in the west: a case study of rights of Fathers & Sons in the west, with consideration the feminist movement in America

Ali Gholami*

Received: 2019/11/24

Accepted: 2020/08/31

Although the confrontation of feminism with males (Fathers and sons) has been intensified by the radicals, it is sensible among all feminist groups. The main question that this paper attempts to answer using descriptive-analytical method is that "what are the feminist's behaviors in order to weaken fathers' and sons' rights?" Father's position in the family has been dishonored, and some form of misbehavior such as wrong illustration of Fathers for disregarding their positive influence, fathers on paternal and society, insults and disabling the father, father's humiliation in the occupational environment, government's disregard from them, generally leads to a marked increase in children's deviation and criminal behavior, the crises such as educational problems and abuses against children in the schools in their father's absence. For challenging this kind of hostile behavior, fathers also join to the organizations such as "faithful to covenant" or "Islamic nation" and try to act against this hostile trends. On the contrary, feminists also act against the males in a two-sided operation. Not only they propagate about the existence of discrimination against girls in order to grant them, but also try to exaggerate the boy's problematic behavior in order to weaken the boys' condition. This wrong behavior, however, can lead to an imbalance in the boys' and girls' interaction.

Keywords: Fathers, Feminism, Girls, Sons, Radical feminism, United State of America, West, Women.

* Associate Professor of Criminal Law and Criminology, Imam Sadig University, Tehran, I.R.Iran.
gholami@isu.ac.ir

تضعیف حقوق بشر در غرب

(مطالعه موردی: حقوق پدران و پسران با تأکید بر جنبش فمینیسم در آمریکا)

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۰

مقاله برای بازنگری به مدت ۳۴ روز نزد نویسندگان بوده است.

علی غلامی*

چکیده

تضعیف جایگاه جنس مذکر به عنوان یک مبنای مشترک در میان تمام نحله‌های فمینیستی قابل مشاهده است، اما فمینیست‌های رادیکال با تشدید این موضوع دایره آن را از مردان و پدران به پسران نیز توسعه دادند. سؤالی که در این باره مطرح می‌شود آن است که چه رفتارهایی در راستای تضعیف حقوق پدران و پسران از سوی فمینیست‌ها انجام شده است؟ یافته‌های این پژوهش که با رویکرد توصیفی - تحلیلی انجام شده، حاکی از رفتارهایی همچون تصویرسازی غلط از پدران، بی‌توجهی به تأثیر مثبت پدری بر پدران و جامعه، توهین و ناتوان‌سازی پدر، تحقیر پدر در فضای شغلی و رها شدن آنان از سوی دولت‌ها و بروز آثاری از قبیل افزایش انحراف و جرم فرزندان و ایجاد بحران‌های تحصیلی و بدرفتاری علیه کودکان در غیاب پدران‌شان شده است. در مقابل، پدران نیز با پیوستن به سازمان‌هایی همچون «وفاداران به پیمان» و «امت اسلام» در مقابل این روند خصمانه موضع‌گیری نموده‌اند.

واژگان کلیدی: ایالات متحده آمریکا، پدران، پسران، دختران، زنان، غرب، فمینیسم، فمینیسم رادیکال.

* دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، تهران،

جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

بیان مسئله: تا پیش از آغاز فمینیسم، تقابل بین دو جنس معنای خاصی نداشت و لیبرال فمینیست‌ها نیز با توجه به مشی اصلاح طلبانه به خصومت جدی با جنس مذکر نپرداختند و خواهان حقوق برابر بودند. با نگارش کتاب «اثبات حقانیت زنان» (۱۷۹۲) و شکل‌گیری موج اول این جنبش در حدود ۱۹۵۰، فمینیسم جایگاه ویژه و مؤثری در اروپای غربی و آمریکای شمالی یافت. اما روح حاکم بر موج اول و لیبرال فمینیسم برابری دو جنس بود و متعلق ستیز، رسوم و سنن اجتماعی تبعیض‌زا بود نه لزوماً جنس مذکر. با ایجاد فمینیسم رادیکال و سوسیالیست، ستیز با جنس مذکر آغاز و تشدید شد و در ادامه به جوامع مختلف و از جمله ایران، وارد شد. بر این اساس مسئله اصلی نوشتار حاضر تحلیل و نقد این رویکرد رادیکال از فمینیسم است.

اهمیت: روند مذکرستیزی در چند دهه اخیر شامل خصومت با پسران نیز شده و برخی از نویسندگان را به آنجا رهنمون شده که با مظلوم‌نمایی در مورد تبعیض علیه دختران و بزرگ‌نمایی و اغراق در مورد مشکلات پسران سعی در القاء ضرورت بازنگری در نوع پرورش پسران و جلوگیری از بروز رفتارها و روحیات مردانه در آنها نمایند. در عین حال، اگرچه با ظهور موج سوم فمینیسم و فمینیسم پست‌مدرن، جریان مذکرستیزی تا حدود زیادی تضعیف گردید؛ اما آثار فرهنگی و اجتماعی جریان سابق به راحتی و سرعت رفع نگردید و برخی آثار آن همچنان باقی است. با عنایت به طرح چنین مباحثی در جامعه ایران، اهمیت نظری توجه به مبانی این رویکرد و نقد تحلیلی آن، آشکار می‌شود.

ضرورت: ایجاد و تبلیغ برخی نهادها و جنبش‌ها در جمهوری اسلامی ایران با داعیه حمایت از حقوق زن و خانواده و تأثیرپذیری بسیاری از آنها از نحله‌ها و آموزه‌های فمینیستی - حتی با ظواهر و توجیه‌های دینی و بعضاً فقه - این ضرورتاً آشکار می‌سازد که در صورت عدم تبیین و تحلیل جنبش‌های مدعی اصلاح در غرب، آسیب‌پذیری در مقابل آنها چندان دور از ذهن نخواهد بود. اگرچه در کنار این ضرورت کاربردی و به عنوان مکمل باید به ظرفیت‌های دینی خصوصاً فقهی ناظر به موضوع نیز، پرداخته شود.

اهداف: هدف اصلی این پژوهش صیانت از ماهیت و کیان خانواده، از طریق تبیین ماهیت

واقعی نظریه‌های رادیکال مدعی حمایت از حقوق زن و رفتارهای ناشی از آن است که غالباً در قالب جنبش فمینیسم پیگیری می‌شوند و غرض آنها عموماً انتقام از جنس مذکر است. رویکردی که در نظر و عمل به تخریب خانواده و اخلال در هویت مرد، زن و فرزندان منتهی شده است. در همین ارتباط اهداف فرعی عبارتند از: هشدار ضمنی به طرفداران این سنخ اندیشه‌ها که غالباً بدون تدقیق شایسته و صرفاً با توجه به ظواهر برخی نظریات و بدون توجه به خاستگاه و آثار آن به دنبال پیاده‌سازی آن در جمهوری اسلامی ایران هستند و تقویت رویکرد انتقادی در مواجهه با رویکردهای غربی در موضوع خانواده.

سؤال‌ها و فرضیه: این پژوهش فرضیه‌آزما نبوده و مشخصاً به دنبال پاسخ به این سؤال اصلی است که آثار ناشی از تضعیف جنس مذکر (پدران و پسران) در غرب چه بوده است؟ در این راستا، سؤال از نوع رفتارهای اتخاذشده توسط غربیان و جایگاه پدران و پسران در اندیشه و عمل غربیان، به عنوان سؤال‌های فرعی مطرح شده‌اند.

روش: این پژوهش از نوع توسعه‌ای است زیرا به شیوه‌ها و پیامدهای مذکرستیزی اشاره می‌کند. نگارنده با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با استفاده از تکنیک اسنادی اقدام به جمع‌آوری داده‌های ناظر به موضوعات منابع اصلی نموده است. برای تحلیل داده‌ها نیز محقق، الگوی تحلیل سه سطحی‌ای را طراحی نموده که در بخش نظری آمده است.

۱. پیشینه پژوهش

موضوع تضعیف پدران و پسران به دو صورت مورد بررسی قرار گرفته است:

۱-۱. آثاری که به صورت مستقیم به موضوع پرداخته‌اند.

در این بحث با معدود آثاری روبرو هستیم که در آن محققان به صورت مستقیم به بررسی موضوع پرداخته‌اند. برای مثال می‌توان به «دختران به عفاف روی می‌آورند» (شلیت و لی دموس، ۱۳۸۸)، «فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳» (شلیت و دیگران، ۱۳۸۳)، «جنگ علیه والدین» (هیولت و وست، ۱۳۸۸) و «فمینیسم: تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقد» (رودگر، ۱۳۸۸) اشاره نمود. این آثار با اشاره به اصل موضوع ستیز فمینیسم با جنس مذکر، تسری آن به پسران را به صورت مختصر به بحث گذارده‌اند.

۱-۲. آثاری که به صورت غیرمستقیم به موضوع پرداخته‌اند.

در این گروه از آثار، اشاراتی پراکنده و غیرمستقیم به موضوع دیده می‌شود که می‌تواند در بحث حاضر ایده‌بخش باشد. در این آثار معمولاً مباحث کلی و عمومی - چون تعریف، خاستگاه، تاریخچه، امواج، نحله‌ها، آثار، ابعاد و نقایص جنبش فمینیسم - مطرح شده است (Geyer and Favasky, 1993; Blankenhorn, 1995).

آنچه به عنوان وجه تمایز و نوآوری این نوشتار نسبت به مطالب پیش‌گفته و سایر آثار مرتبط قابل طرح است، تجمیع کلیه ابعاد، آثار و ریشه‌های موضوع و تحلیل آن است. اغلب کتب و مقالات ضمن اشاره به فمینیسم و نقد آن، اشاراتی به برخورد این جنبش با جنس مذکر نموده و اثرات منفی آن را بر جامعه برمی‌شمرند، اما موضوع برخورد با پسران بسیار کمتر مورد توجه قرار گرفته و از سوی دیگر ابعاد برخورد با پدران و نحوه و آثار آن به صورت منسجم مورد تحلیل قرار نگرفته است. این نوشتار در پی تجمیع و تحلیل کلیه داده‌ها است تا مشخص گردد که جریان ستیز با پدران و پسران نه یک امر مقطعی و موردی، بلکه یک جریان هدفمند توسط رادیکال‌فمینیست‌ها است که اگر مقابله مؤثری با اصل جریان رادیکال و نظریات و رفتارهای آن توسط اندیشمندان و حتی سیاستمداران صورت نمی‌پذیرفت، دامنه رفتارها و آثار آن به راحتی قابل پیشگیری و رفع نبود.

۲. مبانی مفهومی و نظری

با توجه به جایگاه مفاهیم و نظریه‌ها در تحلیل موضوع، نخست مبانی ارائه می‌شود:

۱-۲. نسل‌های حقوق بشر

حقوق بشر، مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌هایی است که تشکیل‌دهنده اساس زندگی بشر در حوزه‌های حیات شخصی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است و به خاطر ویژگی غیرقابل انفصال از شخصیت افراد، به همگان به خاطر انسان بودن و عضویت‌شان در جامعه تعلق گرفته و با سلب آن امکان زیست به عنوان انسان امکان ندارد (مهرپور، ۱۳۹۷، ص. ۶۴). در این ارتباط می‌توان به چند نسل مختلف از حقوق بشر اشاره داشت (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص. ۵۱):

نسل اول حقوق بشر شامل «حقوق مدنی و سیاسی» از قبیل آزادی عقیده، بیان، اجتماع و مشارکت و برابری در برابر قانون است. این حقوق هم جزء حقوق منفی است که لازمه تحقق آن عدم مداخله دولت‌ها است و هم حقوق مثبتی که مداخله دولت‌ها جهت تضمین آن مجاز است.

نسل دوم حقوق بشر «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» است که مستلزم دخالت حداکثری دست‌اندرکاران خدمات عمومی، همراه با کمک مالی، حقوقی، سازمانی و اجرایی دولت جهت اعتلا و توسعه آن است و شامل حق برخورداری از سلامتی، آموزش و پرورش، کار، تأمین اجتماعی و سطح زندگی شایسته است.

نسل سوم حقوق بشر (حق همبستگی یا حقوق جمعی)؛ به معنای تساوی ابناء بشر است. از اهداف نسل سوم حقوق بشر، تأمین شرایط مناسب جهت تحقق نسل اول و دوم حقوق بشر است. مسئولیت این نسل بیشتر بر عهده جامعه جهانی است و افراد، جوامع و حتی دولت‌ها در مقام مدعی قرار می‌گیرند.

نسل چهارم حقوق بشر؛ برخی حق ارتباطات را به نسل چهارم تعبیر کرده‌اند که در کنار حقوقی مثل آزادی بیان و اطلاعات و رسانه‌ها مطرح می‌شود. حق ارتباطات به عنوان نسل چهارم نخستین بار توسط «ژان دارسی»^۱ فرانسوی در سال ۱۹۵۴ در مجله فرانسوی ارتباطات مطرح شد. امروزه تحقق حقوق مهمی چون حق حیات یا تعیین سرنوشت بدون برخورداری از حق ارتباطات به‌طور کامل میسر نیست.

۲-۲. نحله‌های فمینیسم

فمینیسم را به صورت عمومی، رویکرد طرفدار گسترش حقوق و نقش زن در جامعه معرفی کرده‌اند. این آئین سه موج اصلی را تجربه نموده است. موج اول از ۱۸۵۰ آغاز شده و دوره‌ای ۷۰ ساله را دربر می‌گیرد (رودگر، ۱۳۸۸، ص. ۴۷). از ۱۹۶۰ و با بروز تحولات اقتصادی، تغییر در وضع اجتماعی فرهنگی زنان، تحولات سیاسی و اجتماعی و تشکیل سازمان ملی زنان^۲، موج دوم شکل گرفت (ویلفورد، ۱۳۷۵، ص. ۵۴)، که با توجه به افراط فمینیست‌های رادیکال، با مخالفت‌های جدی مواجه شده و فروکش کرد. از اواخر دهه ۷۰ و شکل‌گیری جامعه پسامدرن، با افراط فمینیست‌های موج دوم و اعتراضات نسبت به آنان، زمینه نضج موج سوم فمینیسم فراهم شد. مهم‌ترین نحله‌های

فمینیستی که در قالب این امواج ظهور کرده‌اند؛ عبارتند از:

الف. فمینیسم لیبرال که اولین نحله فمینیستی است، از دل دعاوی عام لیبرالیسم سر برآورد و غالباً مترادف خود فمینیسم دانسته می‌شود. ریشه ماندگاری آن، همخوانی با فرهنگ و اخلاق آمریکایی و داشتن نظریات معتدل نسبت به سایر گرایش‌ها دانسته شده است (ریتز، ۱۳۷۴، ص. ۴۷۴).

ب. مارکسیسم فمینیسم دومین گرایش و حاصل پیوند مارکسیسم و فمینیسم است. فمینیست‌ها از آموزه‌های مارکسیسم در جهت اهداف خود و مارکسیست‌ها از قابلیت مبارزاتی فمینیست‌ها در راستای منویات خویش بهره بردند. آنها معتقدند زنان در وضعیت تبعیض‌آمیزی قرار دارند ولی برخلاف لیبرال‌ها که ریشه را برخوردهای تبعیض‌آمیز تربیتی، عرف، تقسیم جامعه به عرصه عمومی و خصوصی می‌دانستند، مارکسیست‌ها ریشه را عوامل اقتصادی می‌دانند (بستان، ۱۳۸۲، ص. ۱۰۵).

پ. ادیکال فمینیسم که شرایط انقلابی دهه ۶۰ در آمریکا زمینه‌ساز آن است، توسط دانشجویان طرفدار چپ نو و حقوق مدنی ایجاد و از سوی دختران و زنان سفیدپوست طبقه متوسط مورد اقبال قرار گرفت. این جنبش، نخبه‌گرا و آمریکایی است که علیه فمینیسم اروپایی موضع‌گیری می‌کند (وینسنت، ۱۳۷۸، ص. ۲۶) و نظریه‌پردازان زیادی با دیدگاه‌های متعارض را دربر می‌گیرد و لذابه آن گسترده‌ترین نوع فمینیسم می‌گویند (ریتز، ۱۳۷۴، ص. ۴۹۱). آنها نظام فراگیر قدرتمند موسوم به مردسالاری را ریشه ضعف و فرودستی زنان و سلطه‌پذیری ایشان در مقابل مردان می‌دانند. این تسلط از خانواده آغاز و در جامعه ادامه می‌یابد و مردان با قدرت بدنی بیشتر و به خاطر منافع این تسلط، جهت بقای آن می‌کوشند و عواید این تسلط به فرد فرد مردان می‌رسد.

ت. سوسیال فمینیسم درصدد ادغام آموزه‌های فمینیسم مارکسیستی و رادیکال با رویکرد جمع نقاط قوت و برطرف کردن نقاط ضعف‌شان است. سوسیالیست‌ها ریشه فرودستی را ناشی از یک نظام دویبعدی^۳ که از ابعاد اقتصادی (سرمایه‌داری) و جنسیتی (پدرسالاری) تشکیل شده و سرمایه‌داری پدرسالارانه نامیده می‌شود، می‌دانند. آنها مردسالاری را مقوله‌ای فراتاریخی می‌دانند که در جوامع سرمایه‌داری شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد و لذا باید هر تحلیلی با توجه به تأثیر و تأثر این دو گزاره بر هم صورت پذیرد و اینکه استثمارگر در این سیستم به‌طور همزمان هم مردان هستند و هم سرمایه‌داران.

ث. فمینیسم پسامدرن که با ظهور آن، موج سوم فمینیسم آغاز می‌شود و مهم‌ترین ویژگی آن تأثیرپذیری از مکاتب فکری پسامدرنیته و پسا ساختارگرایی است که از دهه ۸۰ و ۹۰ در اروپا شکل گرفت. این نحله ریشه تبعیض را: اولاً مردانه بودن دانش‌های بشری، یعنی متأثر بودن آن از حالات و ویژگی‌های دانشمندان مرد ایجادکننده آن؛ ثانیاً. عدم توجه به سیالیت هویت زنانه و اینکه اصولاً مقوله‌ای به نام زن در مقابل مرد، یک مقوله سیال و متغیر است و ثالثاً. عدم توجه به تفاوت‌های زنان در مقام ارائه راه‌حل برای رفع تبعیض علیه آنها می‌شمرد (مشیرزاده، ۱۳۸۱، ص. ۴۱۳).

۲-۳. الگوی تحلیل

با عنایت به امواج بیان‌شده و دعاوی حقوق بشری آنها می‌توان چنین استنباط نمود که رویکرد فمینیستی نسبت به تحلیل موضوعات در سه سطح اقدام می‌نماید: سطح اول. شناختی؛ که به تحلیل تصویر و بنیاد معرفتی موضوع اختصاص دارد. سطح دوم. رفتاری؛ که به شناخت و تحلیل اقدامات عینی و اجرایی در جامعه می‌پردازد. سطح سوم. پیامدها؛ که به شناسایی و تحلیل نتایج حاصل‌آمده اختصاص دارد. در ادامه این پژوهش به بررسی جایگاه و نقش پدران و پدران در سه سطح مزبور خواهیم پرداخت.

۳. تضعیف جایگاه و نقش پدر و پدران در حوزه شناختی

در تبیین موضوع باید جایگاه گذشته پدری، مباحث شناختی، رفتاری و اثر تضعیف و عکس‌العمل مردان و پدران در قبال آن مورد اشاره قرار گیرد. برای این منظور سه ساحت شناختی حائز اهمیت است:

۳-۱. تحلیل جایگاه پدری و پدران در گذشته

تا قبل از القائات مخرب فمینیسم مبنی بر تساوی حمایت از والدین با مردسالاری و عدم تساوی حقوق زن و مرد، پدران نقشی ممتاز داشتند. شبکه تلویزیونی سی‌بی‌اس، در سال ۱۹۵۴م. برنامه‌ای را با عنوان «پدر بهتر از همه می‌داند»، پخش نمود که بسیاری از قسمت‌های آن به صورت زنجیره‌ای بر نقش شگفت‌انگیز پدر تأکید داشت (Leibman, 1995, p.135) و در همین زمان بود که آهنگ داغ «اوه پدرم»، نوای رایج جامعه بود.

جایگاه و اهمیت حضور پدر در خانواده امری نوظهور نیست. برای همین برخی معتقدند: «شواهد مؤید این ایده که بهترین ساختار برای خانواده، ساختاری است که پدر و مادر در کنار فرزند هستند، آنقدر زیاد است که شاید در کمتر مورد دیگری بتوان مشابه آن را سراغ گرفت» (Popenoe, 1996, p.8). «گیلدر»^۴ می‌گوید: «به عنوان یک امر واقعی و فیزیکی می‌توان چنین گفت که مهارت جنسی مردان، مهارتی کاملاً محدود ارزیابی می‌شود... مهم‌ترین و مولدترین نقش‌هایی که بر عهده مرد است - یعنی نقش شوهری و پدری - این‌ها اموری فرهنگی و از مصادیق ابداعات فرهنگی به شمار می‌آیند؛ اموری که اگرچه لازمه زندگی متمدنانه امروزی هستند، اما در نهایت شکنندگی قرار دارند» (Gilder, 1986, p.8). اما آنچه در مقام عمل واقع گردید، تضعیف جایگاه پدران و تحقیر آنها خصوصاً در اواخر قرن ۲۰ است که خطا بودن آن به سرعت نمایان گردید. «در پایان قرن بیستم شاهد آن هستیم که وجود خانواده بدون پدر در آمریکا، معرف وجود انحرافی اساسی از تقریباً تمام تاریخ و تجربیات بشر است» (Blankenhorn, 1995, p.49). در این بین اگرچه اندیشمندانی چون پاپنو معتقدند که در همه فرهنگ‌ها، پدر بودن غالباً آکنده از دودلی و پرمسئله بوده و مادران با پذیرش مشتاقانه نقش خود، کودک‌شان را به دنیا می‌آورند و پرورش می‌دهند (Popenoe, 1996, p.4)، اما مطالعات تاریخی و جامعه‌شناختی حاکی است که پس از دوره مادرتباری که نقش پدر تا حدودی تضعیف شد (وود، ۱۳۶۶، ص. ۱۴)، در سایر دوره‌ها نقش پدر در خانواده نقشی ممتاز است که تأثیر تضعیف آن در آمارها آشکار می‌گردد.

۲-۳. تصویرسازی غلط از پدران و پدری

واژه پدرسالاری اگرچه در علوم اجتماعی سابقه‌ای بیش از فمینیسم دارد (ساروخانی، ۱۳۷۵، صص. ۵۲۶-۵۲۵)، ولی تلاش فمینیست‌ها در القاء بار منفی این واژه امری است واضح و تا حدودی مؤثر. در دهه‌های گذشته، در نتیجه تبلیغات فمینیسم، بسیاری از مردم به عنوان افکار عمومی به این نتیجه رسانده شده‌اند که برای پدران اهمیتی قائل نگردند. زیانبارترین جنبه این دیدگاه تأکید بر بی‌مصرف بودن مردان است. باورهایی چون بی‌نیازی زنان از مردان، مسئولیت مردان نسبت به همه شرارت‌های جهان، کفایت یک مادر مهربان برای کودک و اینکه کودکان تحت تأثیر مردان، صرفاً مردسالار و

نظامی گرا بودن را یاد می‌گیرند، به اعتقادات قطعی جنبش فمینیسم مبدل شده است (هیولت و وست، ۱۳۸۸، ص. ۱۸۸). فمینیست‌های رادیکال معتقدند وضعیت نامطلوب زنان محصول نظام مقتدر و جهان‌شمولی موسوم به مردسالاری است که در آن زنان تحت سلطه مردان قرار دارند و رویارویی دو جنس تحت عنوان طبقه ستمگر (مردان) و طبقه ستم‌دیده (زنان) است (ویلفورد، ۱۳۷۵، ص. ۳۴۹). رادیکال‌ها راهکارهایی همچون افزایش آگاهی زنان در باور توانایی خویش و غلبه ذهنی بر ضعف و وابسته بودن به مرد (ریترز، ۱۳۷۴، ص. ۴۹)؛ جدایی‌طلبی و ایجاد تشکیلات زنانه مستقل (هام و گمبل، ۱۳۸۲، ص. ۳۹۷)؛ خواهری و همبستگی جهانی جنس زن در مقابل مرد (مشیرزاده، ۱۳۸۱، ص. ۲۷۶) و همجنس‌گرایی به عنوان عامل بی‌نیازی زن از مرد را پیشنهاد می‌نمایند (رودگر، ۱۳۸۸، ص. ۸۹).

رفتارهای گوناگونی نیز به دنبال دیوآسا و لآبالی جلوه‌دادن پدران است تا رابطه پدر با خانواده خصوصاً فرزندان را قطع نماید. در سال ۱۹۸۹م. گزارشی با عنوان «حمایت از کودکان و نفقه» مدعی شد یک‌چهارم پدرانی که حضانت فرزندان‌شان را بر عهده ندارند، از زندگی فرزندان خود غایب هستند و هیچ نقشی در حمایت از آنها ندارند (هیولت و وست، ۱۳۸۸، ص. ۴۷). در حالی که از این گروه، ۴۰ درصد اصلاً حق حضانت و دیدن فرزندان‌شان را ندارند ولی از آنها تحت عنوان «غایب» یاد شده و سرکوب می‌شوند. در عین حال در تحقیق مشابهی، نیمی از مادران مورد مطالعه، حتی یک گام هم در جهت حمایت از کودکان خود برنداشته‌اند (Geyer and Favasky, 1993, pp.73-89) و این یعنی درصد مادران بی‌تفاوت، دوبرابر پدرانی از این دست است.

۳-۳. بی‌توجهی به تأثیر مثبت پدری بر پدران و جامعه

برخلاف تحقیقات متعددی که درباره تأثیرات مخرب فقدان پدر بر کودکان در جامعه صورت پذیرفته، درباره تأثیر فقدان کودک بر پدران تحقیق مؤثری انجام نشده است؛ در حالی که کودکان همیشه منبع ارزشمندی از احساس وظیفه و شادمانی برای پدران هستند. مؤسس یک مؤسسه آمریکایی معتقد است فراگیری نحوه خوب پدری کردن برای هر مردی ضروری و امری تعدیل‌کننده است: «پدر شدن زندگی مرا نجات داد» (Parent interview, 1996, May. 20).

تأثیر منفی فقدان پدر از جهت پدران، بحث خلأ عاطفی ژرفی است که در پدران باقی گذاشته و آنها را حائز حس بی‌ارزش بودن می‌نماید. این پدران که غالباً به خاطر طلاق همسران‌شان از آنها، از حضانت و دیدن فرزندان‌شان محروم شده‌اند، بیشتر اوقات از سر خشم ترجیح می‌دهند فرزندان‌شان را به‌طور کامل از دست بدهند، تا اینکه به صورت موقت آنها را ببینند (Blankenhorn, 1995, pp.161-162). برخی معتقدند که بسیاری از پدران جداشده در فضایی از حالت نفرت و شکست فرو رفته و دیدار با فرزندان‌شان صرفاً تداعی‌کننده فراق میان آنها است و لذا تلاش می‌کنند با عقب‌نشینی کامل، این وضعیت غم‌بار را به پایان برسانند و توان خود را در فضایی دیگر به کار گرفته و از خانواده‌ای که تعلق به آنها ندارد، خلاص گردند (Munder Ross, 1992, pp.154-157). این مردان از «انضباط سلامت‌بخش» ازدواج محروم بوده و در معرض انحرافات و جرایم متعددی قرار می‌گیرند که آمار و انواع آن قابل مقایسه با پدران معمولی که در کنار خانواده و فرزندان خویش هستند، نیست؛ مثلاً نتایج یک آمارگیری نشان می‌دهد احتمال اینکه یک مرد مجرد ۲۴ تا ۳۴ ساله مرتکب قتل مرد دیگری شود، حدوداً سه برابر یک مرد متأهل ۲۴ تا ۳۴ سال‌هاست (Wright, 1991, p.100). از جهت کودکان، ویژگی‌هایی چون مسئولیت‌پذیری و مهرورزی که غالباً درون خانواده فرا گرفته می‌شود و فقدان پدر و سؤال‌هایی که درباره هویت وی و دلیل فقدانش برای کودک پدید می‌آید، مسائلی نیست که خلأ ناشی از آن پر شود و بی‌اعتمادی و خلأ روحی کودکان امروز، جامعه فردا را دچار مشکلات جدی‌تری می‌نماید؛ چه به عنوان بزرگسالان فردای جامعه و چه از جهت پدری این کودکان برای نسل بعد.

۴. تضعیف پدری در حوزه رفتاری

حوزه رفتار شامل توهین و ناتوان‌سازی، تحقیر در فضای شغلی و ره‌اشدن مردان از سوی دولت‌ها است.

۴-۱. توهین و ناتوان‌سازی پدران

در دهه ۱۹۵۰ ستایش از والدین با مفاهیمی همچون احترام به افراد مسن، باهم بودن، متعهد بودن نسبت به همسر و تلاش بی‌انتها برای فرزندان نقش ضربات طبل را در

فرهنگ ایفا می‌نمود و والدین را دلگرم می‌نمود. اما امروزه در فیلم‌های سینمایی و سریال‌ها والدین نادان‌هایی دست‌وپا چلفتی یا افرادی گمراه و بدذات نمایش داده می‌شوند؛ با این پیام که فرزندان با استعداد و دارای اعتماد به نفس آنها می‌توانند آموزش‌دهنده ایشان باشند. «بت اوستین»، منتقد سینمایی، سینمای مدرن را تحت سیطره کودکانی می‌داند که هادی والدین خود هستند. هالیوود جایگاه والدین مدبر، رؤوف، قابل اتکا و آرام دیروز را به افرادی غیرمتعادل و ناآرام داده است که محتاج یک برنامه دوازده مرحله‌ای یا یک کودک دوازده ساله هستند تا وضعیت خانوادگی پایدار آنها را زنده نماید (Austin, 1991, p.35). روزنامه‌نگار واشنگتن‌پست در این خصوص می‌نویسد: یکی از معدود اقشاری که تلویزیون در ساعات پربیننده خود آزادانه به آنها توهین می‌کند، والدین هستند و اگر از یک بیننده معمولی این برنامه‌ها در مورد شخصیت والدین به تصویر کشیده‌شده سؤال شود، معمولاً جواب این است: «نادان» (Rosenfeld, 1994, p.61). با این حال، بسیاری به اشتباه گمان می‌کنند که کودکان بیننده این تصاویر، والدین خود را افرادی متفاوت می‌شمرند. یک منتقد فیلم می‌گوید: «ما آثار ناشی از فرهنگ رایج فراگیری را که پیوسته به فرزندان ما این موضوع را با اطمینان القا می‌نماید که آنها به‌طور غریزی بهتر از بازندگان خسته نسل‌های پیشین خود چیز می‌فهمند، خیلی دست‌کم گرفته‌ایم» (Medved, 1993, p.154). روند ناتوان‌سازی پدران از طرق دیگری نیز قابل مشاهده می‌باشد؛ مثلاً برنامه حمایت از خانواده‌های دارای کودک نیازمند، پدران زیادی را از حضور در خانواده محروم ساخته است. طبق این قانون اگر در خانواده مرد قدرتمند و سالمی باشد، امکان درخواست تسهیلات برای زن دارای فرزند نیازمند وجود نخواهد داشت (Di Nitto, 1995, pp.169-170). این قانون خیلی از پدران خصوصاً فقیرترها را مجبور می‌کند همسر و فرزندشان را رها کنند تا زن از حمایت‌های پیش‌گفته برخوردار گردد. همچنین موالید نامشروع با امید به این حمایت‌ها گسترش یابد؛ مثلاً در جامعه سیاهان، موالید نامشروع از ۲۱ درصد در سال ۱۹۶۰م. به ۶۹/۸ درصد در سال ۱۹۹۶م. افزایش یافته است (Ventura, 1997, Dec. 10)، زیرا آمریکاییان آفریقایی‌تبار هنوز سایه بردگی را بر سر خود احساس کرده و این ندا را می‌شنوند: «مردان سیاهپوست هیچ‌چیز نمی‌شوند، هیچ‌وقت چیزی نخواهند شد و تو هم مثل پدرت هستی» (Krammer, 1994, pp.60-61).

۴-۲. تحقیر در فضای شغلی

منظور از تحقیر در فضای شغلی که نفی نسل دوم (کار) و سوم (تساوی) حقوق بشر است، تحقیر اقتصادی و روند نزولی درآمد و چگونگی توزیع ثروت است. بلانکن هورن طی پژوهش وسیعی به این نتیجه رسید که مردان هنگام توصیف مردانگی اولویت را به این می‌دهند که نان‌آور خوب و ثابت‌قدمی باشند (Blankenhorn, 1995, p.205). آنچه در دهه‌های اخیر مشاهده می‌شود، بی‌عدالتی در توزیع ثروت و تقلیل درآمد عامه مردان است؛ مثلاً در دهه منتهی به سال ۲۰۰۰ در آمریکا دستمزد مردان ۲۵ تا ۳۴ ساله، ۲۵ درصد کاهش یافته است. در نتیجه این کاهش‌ها توان مردان برای اداره زندگی کاهش می‌یابد؛ به صورتی که یک سوم مردان ۲۵ تا ۳۴ ساله درآمدشان برای حفظ یک خانواده در بالای خط فقر، کمتر از درآمد لازم است (هیولت و وست، ۱۳۸۸، ص. ۲۰۴). علی‌رغم افزایش ۲۹ درصدی سرانه واقعی تولید ناخالص ملی آمریکا، فاصله فقیر و غنی بیش از هر زمان دیگری است و ادرصد بالای جمعیت این کشور، دوسوم افزایش‌های ثروت مالی را در اختیار گرفته‌اند و ۸۰ درصد پایین جمعیت درآمدشان در حال کمتر شدن است (Thurrow, 1996, p.23). این اتفاق نیز در میان سیاهان بیش از سفیدپوست‌ها است. ویلیام جولیوس ویلسون معتقد است کاهش مردان آماده ازدواج دارای شغل، عامل کاهش شدید آمار ازدواج سیاهان است و می‌گوید: در سال ۱۹۶۰م. نسبت زنان سیاهپوست به مردان سیاهپوست شاغل، ۱۰۰ در مقابل ۷۰ بود که این رقم در سال ۱۹۹۰م. به عدد ۱۰۰ در مقابل ۴۰ کاهش یافته است (هیولت و وست، ۱۳۸۸، ص. ۲۰۵).

۴-۳. رها شدن مردان از سوی دولت‌ها

هر چند نمی‌توان دولت‌ها را موظف به حمایت بی‌چون و چرا از پدران دانست، اما رکود اقتصادی سال ۱۹۲۹م. باعث ایجاد روندی شده که تا امروز دولت‌ها، مردان را رها و تضعیف نموده‌اند که مصداق نفی نسل دوم حقوق بشر (تأمین اجتماعی) است. در سال ۱۹۳۵م. که برنامه کمک به کودکان نیازمند آغاز شد، گمان نمی‌شد قوانین حمایتی به مردستیزی نظام حاکم منجر گردد. در دهه‌های ۱۹۵۰م. و ۱۹۶۰م.، مأمورین دولتی با هجوم‌های نیمه‌شبانه به دنبال اطمینان از این بودند که در خانه‌هایی که از کمک‌های مالی بهره‌مندند، مردی در خانه نباشد و گرنه در غیر این صورت، کمک‌های

پیش گفته حذف می شد (Di Nitto, 1995, pp.169-170). «جک کرامر» روزنامه‌نگار می گوید اگر همین امتیازها را به مردها می دادیم و محدودیت‌های مردان را درباره زنان اجرا می کردیم، موجی از همدردی با این زن به راه می افتاد؛ اما درباره مردان این اتفاق نمی افتد. علت اصلی بروز مشکل در حمایت مالی از کودکان، رفتار خصمانه ما با پدران است، نه طبیعت مردانه به خودی خود (Krammer, 1994, pp.60-61).

۵. پیامدهای تضعیف پدری

پژوهش‌ها نشان می دهد که پس از تقلیل وقت‌گذاری والدین برای کودکان در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی، کودکان سفیدپوست ۱۰ ساعت از وقت‌گذاری والدین خود را از دست داده‌اند (Fuchs, 1988, p.111). همچنین ظرف مدت ۳۰ سال، وقت‌گذاری والدین ۱۳ درصد کاهش یافته است (Wolf, 1996, p.9). همچنین یک کارگر معمولی در سال ۱۹۹۲م. حدود ۶۳ ساعت بیشتر از سال ۱۹۶۹م. کار می کند (Schor, 1992, p.29). در نتیجه امروزه حدود ۴۰ درصد از کودکان آمریکایی دور از پدران واقعی خود زندگی می کنند (Blankenhorn, 1995, p.1). با این وصف مهم‌ترین اثرات فقدان پدر عبارتند از:

۵-۱. افزایش انحراف‌ها و جرایم فرزندان در غیاب والدین خصوصاً پدران

مطالعه ۵۰۰۰ دانش‌آموز کلاس هشتم در منطقه «سن‌دیه‌گو» و «لس‌آنجلس» حاکی از آن بوده که افزایش ساعات تنهایی کودکان پس از مدرسه نسبت مستقیمی با افزایش خطر آلودگی به مواد مخدر دارد و این کودکان دو برابر کودکانی که همراه والدین‌شان هستند، در معرض استفاده از مواد مخدر یا نوشیدن مشروبات الکلی هستند (Richardson, 1989, pp.556-566). همچنین ۷۲ درصد قاتلان جوان و ۷۰ درصد زندانیان درازمدت از خانواده‌های بدون پدر هستند (Cornel, 1987, pp.11-23).

۵-۲. وقوع مشکلات اجتماعی

محققان با بررسی شرایط ۲۵۰۰۰ کودک دریافته‌اند کودکانی که با یکی از والدین بزرگ می‌شوند، ۲ برابر بیشتر آمادگی ترک تحصیل، ۲/۵ برابر بیشتر مستعد مادرشدن در نوجوانی از طریق روابط نامشروع و ۱/۴ برابر بیشتر احتمال اخراج از مدرسه و محل کار دارند (McLanahan and Sandefur, 1997, p.61).

۳-۵. بدرفتاری علیه کودکان در فقدان پدر

پژوهش‌ها در مورد کودک‌آزاری در خانواده‌های فاقد پدر، نشان می‌دهد که ۶۴ درصد موارد کودک‌آزاری که ارتباطی با مادران ندارد، از سوی دوست‌پسرهای مادران است که نگهداری آنان از کودکان نیز دائمی نیست (Margolin, 1992, pp.545-546). ناپدری‌ها نیز شاید به اندازه دوست‌پسرهای مادران خطرناک باشند. پژوهش دیگری نشان می‌دهد که احتمال قتل فرزندان زیر ۲ سال توسط ناپدری‌ها، ۱۰۰ برابر والدین واقعی و ژنتیکی آنها است و این عامل را نمی‌توان به نرخ فقر، حجم خانواده یا نژاد نسبت داد (هیولت و وست، ۱۳۸۸، ص. ۱۹۵). عکس‌العمل پدران در مقابل این فشارها در محل کار و خانواده، اقبال به گروه‌هایی همچون «وفاداران به پیمان» و «امت اسلام» است که در آنها به دنبال یافتن آرامش در گروه‌های برادرمحور هستند و با توجه نمودن به خداوند به درون‌گرایی روی می‌آورند. سازمان وفاداران به پیمان که توسط «بیل مک کارتنی» تأسیس شده، محل تجمع مردان سفیدپوست مسیحی است و به دنبال بهره بردن ایمان دینی برای اعاده روابط افراد است و رهبران به دنبال آموزش چگونگی مسئولیت‌پذیری به مردان در قبال خداوند، همسر و فرزندان آنها هستند. هدف اصلی، خلق مردانی کامل و وفادار به پیمان سازمان است که به زندگی خدایسندانه ملتزم می‌شوند. تجمعات این سازمان در ورزشگاه‌های بزرگ و فضای باز برگزار می‌شود و بزرگ‌ترین مراسم خود را در روز ۵ اکتبر ۱۹۹۷ در واشنگتن با حضور حدود ۷۰۰/۰۰۰ مرد برگزار نمود (هیولت و وست، ۱۳۸۸، ص. ۲۲۸). امت اسلام جنبشی است که غالب افراد آن مردان سیاهپوست مسلمان هستند و می‌خواهد کرامت اعضا را مورد تأکید قرار داده، اهتمام آنان را به پذیرش مسئولیت در برابر همسر و فرزندان‌شان تقویت کند. این سازمان نیز اعضای خود را موظف به رعایت اصول اخلاقی و اجتماعی کرده و حس مسئولیت‌پذیری آنها را تشدید می‌نماید. حضور سفیدپوستان مسیحی در سازمان وفاداران به پیمان و سیاهپوستان مسلمان در امت اسلام به معنای رد حس نژادپرستانه دو سازمان است و هر دو شدیداً ضد نژادپرستی بوده و اعضای از سایر نژادها و ادیان را در میان خود دارند؛ همچون رئیس سیاهپوست هیئت مدیره سازمان وفاداران به پیمان. فمینیست‌ها و سازمان ملی زنان دشمنان این قبیل سازمان‌ها هستند. البته تهمت‌های سیاسی، دشمنی لیبرال‌ها و... نیز برای این سازمان‌ها مشکلاتی ایجاد نموده

ولی در رأس مخالفان، فمینیست‌ها قرار دارند که سازمان وفاداران به پیمان را بزرگ‌ترین خطر برای حقوق زنان می‌دانند و تبلیغ رهبری مرد در خانواده توسط این سازمان را غیرقابل قبول می‌دانند؛ اگرچه سازمان، رهبری را به معنای خدمت‌گزاری مرد برای همسر می‌داند (Niebuhr, 1995, p.30).

جدول شماره (۱): تضعیف جایگاه و نقش پدر

۱. اهمیت و جایگاه پدری و پدران در گذشته	نقش ممتاز پدران تا قبل از القائات مخرب فمینیسم مبنی بر تساوی حمایت از والدین با مردسالاری و عدم تساوی حقوق زن و مرد
۲. تضعیف پدری در حوزه شناخت	۱-۲. تصویرسازی غلط از پدران و پدری ۲-۲. بی‌توجهی به تأثیر مثبت پدری بر پدران و جامعه
۳. تضعیف پدری در حوزه رفتار	۱-۳. توهین و ناتوان‌سازی پدران ۲-۳. تحقیر در فضای شغلی ۳-۳. رهاشدن مردان از سوی دولت‌ها
۴. اثر و عکس‌العمل تضعیف پدری	آثار: افزایش انحرافات و جرایم فرزندان در غیاب والدین خصوصاً پدران، وقوع مشکلات اجتماعی همچون معضلات تحصیلی و کاری، بدرفتاری علیه کودکان در فقدان پدر عکس‌العمل: روی آوردن به گروه‌هایی همچون «وفاداران به پیمان» و «امت اسلام» خصوصاً در آمریکا

(طراحی شده توسط نویسنده)

۴-۵. تحقیر و تضعیف پسران

شاید در ابتدای موج اول فمینیسم کسی گمان نمی‌کرد یکی از آثار اجتماعی آن در کنار مردستیزی و پدرستیزی، پدیده پسرستیزی باشد و در سال ۱۹۹۷ در مدرسه ابتدایی «گلیب» در «آرلینگتون ویرجینیا» یک پسر بی‌چهار ساله به عنوان یک متجاوز بالقوه مشهور گردد (Gearan, 1997, p.25). تحقق این وضعیت ریشه در دو عامل اصلی دارد:

الف. توهیم تبعیض علیه دختران

ادعای تبعیض علیه دختران راهکار غیرمستقیم تضعیف پسران در غرب خصوصاً آمریکا است که نتیجه آن اخذ امتیازاتی برای دختران و ایجاد فشار علیه پسران است و نقض

نسل اول حقوق بشر (برابری مقابل قانون) و دوم (آموزش و پرورش) است. این امر، محصول سال‌ها تبلیغات فمینیسم است که در تقابل پسران و دختران، پسران از نظامی تحصیلی بهره‌مندند که طرفدار آنان است. «کارول گیلیگان»^۵ طلایه‌دار این راهبرد، در سال ۱۹۹۰ اعلام کرد دختر نوجوان آمریکایی در بحران قرار دارد. وی دختران آمریکایی را از نظر روانی تهی، از نظر اجتماعی ساکت و از نظر تحصیلی عقب‌افتاده توصیف می‌نماید (Gilligan, 1990, p.4). «پایفر»^۶ نیز می‌نویسد: «در سال‌های اول نوجوانی وضعیت دردناکی فراروی دختران نوجوان قرار می‌گیرد؛ درست مثل هواپیماها و کشتی‌هایی که در مثلث برمودا ناپدید می‌شوند، «خود» دختران هم درهم می‌شکند و می‌سوزد و از بین می‌رود» (Pipher, 1994, p.19). وی ضمن مخرب دانستن فرهنگ جامعه آمریکا برای دختران، با اشاره به آمارهای مرکز کنترل بیماری‌ها در آتلانتا می‌گوید کلینیک او پر از دخترانی است که سعی کرده‌اند خودکشی کنند و میزان خودکشی در میان کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۸ حدود ۷۵ درصد افزایش یافته است (Pipher, 1994, p.27).

نتایج نظرسنجی انجمن زنان دانشگاهی حاکی است: اغلب دختران در حالی دوره بلوغ را پشت سر می‌گذارند که از اعتماد به نفس ضعیفی برخوردارند. در ادامه، «شوستر» مدیر وقت انجمن، به روزنامه نیویورک تایمز گفت: ما می‌خواستیم اعتقاد خود را مبنی بر اینکه حق دختران در کلاس درس تضييع می‌شود، با اطلاعات واقعی همراه کنیم (Daley, 1991, B6). این انجمن در گزارش بعدی خود با عنوان «چگونه مدارس حق دانش‌آموزان دختر را تضييع می‌کنند»، مدعی شد ارتباط مستقیمی بین وضعیت درجه دومی دختران مدارس کشور و کمبود اعتماد به نفس آنان وجود دارد و اعلام کرد معنای ضمنی گزارش آن است که مشخصاً نظام و سیستم آموزشی باید تغییر نمایند (AAUW Report, 1992, p.84). «چیرا» در مقاله‌ای با عنوان «تبعیض علیه دختران در مدارس و آسیب‌های دائمی آن» صرفاً با استناد به داده‌های انجمن، همان ادعاها را در نیویورک تایمز تکرار کرد (Chira, 1992, p.1). نتایج یک تحقیق نشان می‌دهد که در دوره ابتدایی و سیکل اول دبیرستان، پسران هشت برابر دختران به سؤال‌های آموزگاران پاسخ می‌دهند و آموزگاران هم کاملاً به حرف پسران توجه می‌کنند، ولی موقعی که دختران می‌خواهند پاسخ دهند، به آنان گفته می‌شود که اگر

می‌خواهند صحبت کنند، باید دست‌شان را بالا ببرند (AAUW Report, 1992, p.2). رئیس مرکز مطالعات زنان واشنگتن، از برنامه‌های درسی سرشار از نکات پنهان حاوی تفاوت‌های جنسیتی سخن گفته و تأکید می‌کند باید به پسران یاد بدهیم که برتر بودن مردان قابل قبول نیست (شلیت و دیگران، ۱۳۸۳، ص.۱۲۵). در راستی‌آزمایی همین مطالب موجود، برخلاف ادعاها، نایب رئیس بنیاد «کلوگ» در جمع‌بندی نتیجه تحقیقات روان‌کاوان و محققان علوم اجتماعی در مورد دختران می‌گوید: «اکثر نوجوانان اعم از پسر و دختر، دوره رشد را بدون اختلال عمده روانی یا عاطفی سپری می‌کنند و از هویت فردی خویش احساس مثبتی دارند و سعی می‌کنند با همسالان خود ارتباط سازگانه‌ای داشته باشند و در عین حال رابطه خود را با خانواده‌هایشان حفظ کنند» (Peterson, 1993, p.155).

همزمان با اظهارات گیلیگان در مورد بحران دختران، دانشگاه میشیگان، در تحقیقی روش‌مند از ۳۰۰ دختر و پسر دبیرستانی، پرسید که آیا روی هم‌رفته زندگی خوبی دارند یا نه؟ حدود ۸۶ درصد دختران و ۸۸ درصد پسران پاسخ دادند که وضع‌شان خوب یا خیلی خوب است (شلیت و دیگران، ۱۳۸۳، ص.۱۰۷). در مورد آمار پایفر در باب خودکشی باید گفت که افزایش آمار خودکشی در فاصله سال‌های ۱۹۷۹م. تا ۱۹۹۸م. در میان پسران ۷۱ درصد و در میان دختران ۲۷ درصد بوده و این خلاف ادعای پایفر است. «چیرا» مدعی است هنگام نوشتن مقالاتش کاملاً به محتوای گزارش‌های انجمن زنان دانشگاهی اعتماد کرده و فرصتی برای بررسی آنها نداشته است. «سادکر» به گزارشگر نشریه «یو.اس. نیوز» می‌گوید که نسخه‌ای از تحقیق و مستنداتش ندارد که به او بدهد و احتمال دارد نسبت یک به هشت که در گزارش آورده است، دقیق نباشد (شلیت و دیگران، ۱۳۸۳، ص.۱۱۱). در ادامه مشخص می‌شود نسبت پسرانی که به سؤال‌های آموزگاران پاسخ می‌دهند، دو برابر دختران است نه هشت برابر؛ در عین اینکه این موضوع اصولاً ربطی به پیشرفت تحصیلی هر یک از دو جنس یا وجود تبعیض علیه یا له آنها ندارد (Saltzman, 1994, p.90). گیلیگان هرگز اطلاعاتی را که نظراتش و کتاب‌هایش مبتنی بر آن است، در دسترس کسی قرار نداده و کتابش فاقد ارجاعی مفید است که مورد انتقاد قرار گرفته است. «لوریا» می‌گوید کتاب گیلیگان طرحی بسیار جالب است، ولی نمی‌توان آن را یک پایان‌نامه تحقیقی به حساب آورد

(Luria, 1986, pp.316-321). «کرازبی» استاد کالج اسمیت می‌گوید: «گیلیگان در سرتاسر کتاب خود به اطلاعاتی که از مطالعاتش به دست آورده اشاره می‌کند، ولی هیچ‌گونه جدولی ارائه نمی‌کند. در واقع او هیچ‌گاه کمیته‌ی را در پژوهش خود تعیین نمی‌کند. خواننده هرگز اطلاعاتی در مورد ۱۳۶ نفر از ۱۴۴ نفری که در مطالعه سوم به آنها اشاره شده، دریافت نمی‌نماید؛ زیرا فقط از ۸ نفر در کتاب نقل قول شده است. حتی اگر انسان یک محقق تعلیم‌دیده هم نباشد، نسبت به این تحقیق شک می‌کند (Crosby, 1991, p.124).

آمارهای متعدد رسمی نیز برخلاف ادعاهای اندیشمندان مدعی تبعیض است. تحقیقات دانشگاهی در آمریکا نشان می‌دهد دختران نه‌تنها خجالتی و دارای روحیه تضعیف‌شده نیستند، بلکه پسران را نیز تحت‌الشعاع قرار داده‌اند؛ نمرات‌شان بالاتر، اشتیاق به تحصیل‌شان بیشتر و دقت‌شان در آموزش و آزمون تعیین رتبه پیشرفته برای گذراندن دروس کالج از پسران بالاتر است، در حالی که در سال ۱۹۸۴م. تعدادشان در آزمون فوق با پسران یکی بود، در سال ۱۹۹۶م. به نسبت ۱۴۴ در مقابل ۱۱۷ از پسران پیشی گرفتند (U.S Department of Education, 1998, pp.68,70,90). مطابق آمار وزارت آموزش آمریکا در سال ۱۹۹۶م. ۸/۴ میلیون دختر و ۶/۷ میلیون پسر در کالج ثبت‌نام نموده‌اند که در سال ۲۰۰۷م. به ۹/۲ میلیون دختر و ۶/۹ میلیون پسر می‌رسد (Lewin, 1998, A1). برنامه ملی ارزشیابی پیشرفت تحصیلی در سال ۱۹۹۶م. که از ۷۰ تا ۱۰۰ هزار دانش‌آموز ۴۴ ایالت در پایه‌های سنی ۹، ۱۳ و ۱۷سال به عمل آمد، نشان می‌دهد پسران ۱۷ساله با ۵ امتیاز بیشتر در ریاضی و ۸ امتیاز بیشتر در علوم از دختران پیشی گرفتند، در حالی که دختران با ۱۴ امتیاز بیشتر در خواندن و ۱۷ امتیاز بیشتر در نوشتن از پسران سبقت گرفتند (The Condition of Education 1998, 1998, pp.68-74). طی تحقیقی که در سال ۱۹۹۶م. از بیش از ۹ هزار دانش‌آموز دختر و پسر کلاس هشتم به عمل آمد، مشخص شد تفاوت بین پسران و دختران، کم تا متوسط است و هر کدام از دو جنس در برخی حوزه‌ها جلوترند و در مجموع مشغولیت علمی دختران بیش از پسران است، بهتر برای کلاس آماده می‌شوند، در آن منظم‌ترند و رفتار تحصیلی مثبت‌تری دارند (Lee, Chen & Smerdon, 1996, 1, pp.32-44).

ب. سیاه‌نمایی مسائل و مشکلات پسران

تفاوت‌های عینی دو جنس، امری پذیرفته‌شده است که از سوی برخی فمینیست‌ها مبنایی برای اظهار نظر ضدپسران شده است؛ مثلاً دختران بیش از پسران کتاب می‌خوانند، در آزمون‌های هنری و موسیقی موفقیت کسب می‌کنند، به سپاه صلح می‌پیوندند، پسران بیشتر از دختران از مدرسه اخراج می‌شوند، ترک تحصیل می‌کنند، درگیر جرایم، الکل و مواد مخدر می‌شوند (National Vital Statistics Reports, 1999, pp.28-29). این در حالی است که در پژوهش‌های دیگر، اکثر دانش‌آموزان پسر و دختر گفته‌اند که هم خودشان قربانی بوده‌اند و هم مرتکب رفتارهای خشونت‌بار شده‌اند و تفاوت خاصی با هم ندارند اگرچه مشابه نیستند (Lee & al, 1996, p.399). هنگامی که دو پسر بچه در دبیرستان «کلمباین لیتون» کلرادو تیراندازی نمودند، پولاک گفت: «پسران لیتون نمونه‌ای از واقعیت بزرگی هستند که همه پسران را شامل می‌شود» (Glazer, 1999, p.523). در حالی که در همان حادثه پسرانی مثل «ست هو» ۱۵ ساله خود را سپر بلای دختری که ترسیده بود، قرار داد تا گلوله‌ها به او نخورد. «دانیل رورباو» ۱۵ ساله، جان خود را به خطر انداخت تا در باز نگه دارد که دیگران بتوانند فرار کنند (شلیت و دیگران، ۱۳۸۳، ص. ۱۰۱). اما همه نگاه‌ها متوجه دو پسر قاتل شد و آنها نماینده پسران معرفی شدند. افرادی همچون گیلیگان معتقدند مشکلی به نام مردانگی پسران در یک نظم اجتماعی مردسالارانه باید حل شود (Gilligan, 1996, p.251). وی معتقد است دختران هنگام ورود به سن بلوغ آسیب‌پذیر می‌شوند، اما دوره بحرانی پسران از سنین کودکی آغاز می‌گردد که در فاصله سه تا هفت سالگی تحت فشار قرار می‌گیرند تا نظم اخلاقی تمدن مردسالارانه را در خود جای دهند و ایده مردسالاری را در درون خود نهادینه نمایند. وی با مخرب خواندن این فرآیند، معتقد است پسران در این سن، نشانه‌های آسیب‌زای فراوانی از جمله افسردگی، رفتارهای خارج از کنترل، اختلالات یادگیری و حتی آلرژی و لکنت زبان از خود نشان می‌دهند (Gilligan, 1996, pp.238, 252).

این ادعاهای ناقص نسل سوم حقوق بشر (تساوی)، در حالی است که محققانی چون «پترسن»، با روشی علمی ابراز می‌دارند: «اکثر نوجوانان، اعم از پسر و دختر، دوره رشد را بدون اختلال عمده روانی یا عاطفی سپری می‌کنند و از هویت فردی خود، احساس مثبتی

دارند و سعی می‌کنند با همسالان خود ارتباط سازگارانه‌ای داشته باشند و در عین حال رابطه خود را با خانواده‌هایشان حفظ کنند» (Peterson, 1993, p.155). «پولاک» پس از تیراندازی دبیرستان کلمباین در رسانه‌های متعدد ظاهر شده و نکاتی را مطرح می‌کند: پسران هرچه به سن بلوغ نزدیک‌تر می‌شوند، فشار بیشتری را برای تطابق با کلیشه مردانه خشن حاکم احساس می‌کنند که از اعتماد به نفس آنان می‌کاهد و بر موارد افسردگی می‌افزاید؛ پسران از اینکه قرار است مرد شوند، احساس نگرانی و اندوه زیادی دارند؛ هر چند پسران ظاهراً خرسند به نظر می‌رسند، بسیاری از آنان در درون خود احساس تنهایی و از خود بیگانگی می‌نمایند. وی می‌افزاید: «این یافته‌ها نشان می‌دهد که بحران پسران، جدی و مسئله‌ای ملی است، بحرانی که می‌تواند موج خشونت غیرقابل مهارتی به وجود بیاورد». همچنین می‌گوید: دیگر زمان آن فرا رسیده که نحوه بزرگ کردن پسران‌مان را در خانه، مدرسه و اجتماع تغییر دهیم (Pollak, 1998, p. 28). پژوهش‌های پولاک با ارجاع به گیلیکان و چدرا، با پرسش از ۱۵۰ پسر انجام شده که غالباً خود را سالم و سرحال نشان داده، دارای اعتماد به نفس، فاقد علائم افسردگی بالینی، نزدیک به خانواده و دارای دوستان صمیمی هستند؛ اما پولاک با استناد به تست طرز فکر ناخودآگاه این پسران، ادعا می‌کند که این پسران ظاهراً طبیعی، در پشت ماسک مردانگی دچار بحران هستند (Pollak, 1998, p.9).

این‌گونه اظهارنظرها سبب شده پسران به‌خاطر آنچه هستند، دائماً مورد حمله قرار گیرند؛ در مدارس جوی ایجاد شده که گویی مرد بودن عارضه خطرناکی است؛ پسران احساس می‌کنند به‌خاطر همه تاریخ مورد سرزنش می‌باشند و فرهنگ مدارس به شکلی درآمدی که همه به پسران شک دارند و از آنها می‌ترسند (Q Sullivan, 1997, E8). برخی تفاوت‌ها همچون علاقه بیشتر پسران به جنب‌وجوش و تحرک فیزیکی اموری طبیعی است و مسائلی چون تعرضات جنسی، ناشی از سوء تربیت است که ربطی به اصل جنسیت دو جنس، خصوصاً جنس مذکر ندارد؛ لذا تبلیغ ضعف مطلق پسران امری خلاف واقع است؛ مثلاً پسران در آزمون‌های مهم همچون ارزشیابی استعداد تحصیلی، رشته حقوق و پزشکی و دروس ریاضی و علوم نمرات بهتری نسبت به دختران می‌گیرند، ولی در خواندن و نوشتن، وضع نمرات دختران مناسب‌تر است (The Condition of Education 1998, pp.68-74).

جدول شماره ۲: تحقیر و تضعیف پسران

۱. توهم تبعیض علیه دختران نسبت به پسران	تحقیر و تضعیف
۲. اغراق و سیاه‌نمایی مسائل و مشکلات پسران	پسران

(طراحی شده توسط نویسنده)

نتیجه‌گیری

فمینیست‌های موج دوم خصوصاً رادیکال‌ها و سوسیالیست‌ها، با مطرح کردن پدرسالاری به عنوان ریشه ظلم به زنان، روند پرشتابی به مذکرستیزی فمینیسم دادند. این روند باعث تضعیف هرچه بیشتر پدران در خانواده و جامعه و کمرنگ شدن نقش آنها و زمینه‌سازی جهت تحریف جایگاه و نقش آنان شد. ستیز ایجادشده علیه مردان خصوصاً در موج دوم فمینیسم، دامن پسران را نیز گرفت و شاهد اختصاص امتیازات متفاوت به دختران هستیم تا تبعیض ادعایی علیه دختران جبران گردد و مسائل آنها مورد اغراقی بی‌سابقه قرار گرفت؛ و نقاط قوت‌شان به فراموشی سپرده شد. البته تضعیف موج دوم فمینیسم و ظهور موج سوم تحت تأثیر آموزه‌های پست‌مدرنیسم، اثر چشمگیری بر تغییر این رویکرد و به حاشیه رفتن آموزه‌های آن داشت؛ خصوصاً آنکه فمینیسم پسامدرن قائل به زیاده‌روی برتری‌جویانه موج دوم نیست و احقاق حقوق زنان را در فضایی مبتنی بر برابری دو جنس با محوریت خانواده جستجو می‌کند. در عین حال نمی‌توان آثار و تبعات دوره پیش‌گفته را نسبت به پدران و پسران نادیده انگاشت؛ خصوصاً آنکه برخی نظریه‌ها و آثار متنوع آن لزوماً با ابطال نظریه‌ها زائل نمی‌گردد و نسل متأثر از آن تا پایان حیات خویش با پیامدهی آن مواجه خواهند بود.

تضعیف حقوق پدران و پسران لزوماً با صراحت و شفافیت پیش‌گفته روی نمی‌دهد و ممکن است این روند با اصرار غیرمنطقی بر حمایت از حقوق زنان و دختران به بهانه ظلم به آنها در طول تاریخ روی دهد. در چنین فضایی برای حل یک مسئله و مشکل واقعی، واکنشی غیرمنطقی و کاذب روی می‌دهد که نه‌تنها مشکل موجود را حل نمی‌کند، بلکه سبب ایجاد معضلی جدید خواهد شد. نمونه این امر را می‌توان تا حدودی در عملکرد نظام تقنینی جمهوری اسلامی ایران در راستای حمایت از حقوق زنان مشاهده نمود که چه در قوانین پنج‌ساله توسعه و چه قوانین عادی، مواد مختلفی را

در حمایت قانونی از زنان تصویب نموده‌اند؛ اما آنچه در مقام عمل مشاهده می‌شود افزایش آمار طلاق و عدم حل مشکلات قدیمی زنان است. دلیل این امر توجه به یک معلول بدون تدقیق در علت واقعی آن است که تکرار عملکرد جنبش فمینیسم در قبال زنان است. حمایت صرفاً قانونی از زنان و غفلت از جنبه‌های ظریف تربیتی مؤثر در ظلم به آنها در طول تاریخ، نه تنها مشکلات زنان را حل نخواهد کرد بلکه عامل تحریک مردان و اعمال خشونت علیه زنان نیز خواهد شد؛ زیرا ایجاد احساس تبعیض در مردان نسبت به حمایت یک‌سویه از زنان باعث واکنش ایشان نسبت به زنان خواهد شد که نتیجه آن تضييع بیشتر حقوق زنان خواهد بود و نمونه آن را می‌توان در افزایش شدید خشونت علیه زنان در دهه ۷۰ در آمریکا مشاهده نمود که واکنشی به افراط جریبان‌رادی‌کال فمینیسم در مبارزه علیه مردان و تضييع حقوق آنها بود.

یادداشت‌ها

1. Jean Darcy
2. National Organization for Woman
3. Dual Systems
5. Gilder
5. Gilligan
6. Pipher

کتابنامه

- بستان، حسین (۱۳۸۲). *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- رودگر، نرجس (۱۳۸۸). *فمینیسم؛ تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقد*. تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- ریترز، جورج (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر* (محسن ثلاثی، مترجم). تهران: علمی فرهنگی.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۵). *درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی*. تهران: کیهان.
- شلیت، وندی و دیگران (۱۳۸۳). *فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳* (معصومه محمدی و دیگران، مترجمین). تهران: معارف.
- شلیت، وندی و لی دموس، نانسی (۱۳۸۸). *دختران به عفاف روی می‌آورند* (سمانه مدنیو پریسا

- پورعلمداری، مترجم). قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر نشر معارف.
- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد (۱۳۸۸). *حقوق بشر در جهان معاصر*. تهران: شهر دانش.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱). *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*. تهران: شیرازه.
- مهرپور، حسین (۱۳۹۷). *نظام بین‌المللی حقوق بشر*. تهران: اطلاعات.
- وود، شرمین (۱۳۶۶). *دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی (مصطفی ازکیا، مترجم)*. تهران: کیهان.
- ویلفورد، ریک (۱۳۷۵). *فمینیسم، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی (م. قائد، مترجم)*. تهران: مرکز.
- هام، مگی و گمبل، سارا (۱۳۸۲). *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی (فیروز مهاجر و دیگران، مترجم)*. تهران: توسعه.
- هیولت، سیلویا آن و وست، کورنل (۱۳۸۸). *جنگ علیه والدین (معصومه محمدی، مترجم)*. تهران: معارف.

- American Association of University Women (1992). *AAUW Report: How Schools Shortchange Girls*. Washington, D.C.: American Association of University Women.
- Austin, Beth (1991). *Pretty Worthless: Whatever Happened to Making Movies That Make a Difference?*. Washington Monthly. May.
- Blankenhorn, David (1995). *Fatherless America*. New York: Basic.
- Chira, Susan (1992). *Bias Against Girls Is Found Rife in Schools, With Lasting Damages*. New York Times. February. 12.
- Cornel, Dewey (1987). *Characteristics of Adolescents Charged With Homicide*. Behavioral Sciences and the Law 5.
- Crosby, Faye J. (1991). *Juggling: The Unexpected Advantages of Balancing Career and Home for Women and Their Families*. New York: Free Press.
- Daley, Suzanne (1991). *Little Girls Lose Their Self-Esteem on Way to Adolescence*. Study Finds. New York Times. January. 9.
- Di Nitto, Diana (1995). *Social Welfare: Politics & Public Policy*. New York: Allyn & Bacon.
- Fuchs, Victor (1988). *Women's Quest For Economic Equality*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Gearan, Anne (1997). *Sex Change Dropped Against 9-Year-Old in Lunch-Line Bomb*. Associated Press, June 25.
- Geyer, Daniel R. and Favasky, Steven (1993). *Custodial Fathers: Myths, Realities, and Child Support Policy*. Journal of Marriage and the Family 55 (Feb).
- Gilder, George (1986). *Men and Marriage*. Gretna, La: Pelican.
- Gilligan, Carol (1990). *Prologue in Making Connections: The Relational Worlds of Adolescent Girls at Emma Willard School*. ed. Carol Gilligan, Nona Lyons, and Trudy Hammer. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Gilligan, Carol (1996). *The Centrality of Relationship in Human Development: A Puzzle, Some Evidence, and a Theory*. In *Development Vulnerability in Close Relationship*. ed: Gil Noam and Kurt Fisher. Mahwah, N. J. : Erlbaum.
- Glazer, Sarah (1999). *Boy's Emotional Needs: Is Growing Up Tougher For Boys Than for Girls?*. Congressional Quarterly Researcher. June 18.
- Krammer, Jack (1994). *"What Do We Really Know About Child Support?"*

- Crisis. Jan .
- Lee, Valerie & Chen, Xiangli & Smerdon, Becky (1996). *The Influence of School Climate on Gender Differences in the Achievement and Engagement of Young Adolescent*. Washington. D.C. American Association of University Women Education Foundation.
- Leibman, Nina C. (1995). *Living Room Lectures: The Fifties Family in Film and Television*. Austin: University of Texas Press.
- Lewin, Tamar (1998). *U.S. Colleges Begin to Ask: Where Have the Men Gone?* New York Times. December. 6.
- Luria, Zella (1986). *A Methodological Critique*. Signs: Journal of Women in Culture and Society. 11. no. 21.
- Margolin, Leslie (1992). *Child Abuse by Mothers' Boyfriends: Why the Overrepresentation?* Child Abuse and Neglect 16, no 14. July/ Aug.
- McLanahan, Sara and Sanderur, Gary (1997). *Growing up with a Single Parent: What Hurts. What Helps*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Medved, Michael (1993). *Hollywood vs. America: Popular Culture and the War on Traditional Values*. New York: Harper Perennial.
- National Center for Health Statistics (1999). *National Vital Statistics Reports: Final Data for 1997*. Hyattsville, Md: U.S. Department of Health and Human Services.
- Niebuhr, Gustav (1995). *Men Crowd Stadiums to Fulfill Their Souls*. New York Times. Aug. 6.
- Parent interview (1996). *Task Force on Parent Empowerment*. May 20.
- Peterson, Anne C. (1993). *Depression in Adolescence*. America Psychologist 48. no. 2. February.
- Pipher, Mary (1994). *Reviving Ophelia: Saving the Selves of Adolescent Girls*. New York: Putnam.
- Pollak, William (1998). *Listening to Boy's Voice*. May 22.
- Popenoe, David (1996). *Life Without Father: Compelling New Evidence That Fatherhood and Marriage Are Indispensable for the Good of Children and Society*. New York: Free Press.
- Q Sullivan, Jack (1997). *A Bad Way to Educate Boys*. Independent. London. April 3.
- Richardson, J. L. (1989). *Substance Abuse Among Eight-Grade Students Who Take Care of Themselves at School*. Pediatrics 84, no. 3. Sep.
- Rosenfeld, Megn (1994). *Father Knows Squat*. Washington Post. Nov. 13.
- Saltzman, Amy (1994). *Schooled in Failure?* U.S. News & World Report. November. 7.
- Schor, Juliet B. (1992). *The Overworked American: The Unexpected Decline of Leisure*. New York: Basic.
- Thurow, Lester (1996). *The Future of Capitalism. How Today's Economic Forces Shape Tomorrow's World*. New York: Morrow.
- U.S. Department of Education. *The condition of Education*. Washington, D.C.: U.S. Department of Education.
- Ventura, Stephanie (1997). *National Center for Health Statistics*. telephone interview. Dec 10.
- Wolf, Edward N. (1996). *The Economic Status of Parents in Postwar America*. Paper Prepared for the Task Force on Parent Empowerment, Sept. 20.
- Wright, Robert (1991). *The Moral Animal: Evolutionary Psychology and Everyday Life*. New York: Vintage.